

اعتقاد مقدادبن عمرو به حقانیت و خلافت بلافضل امام علی علیه السلام

طاهره صالحی^۱

doi 10.61186/HAS.2021.386

زهرا سالاریان^۲

چکیده

پرسش از خاستگاه مذهب تشیع و سابقه آن در دین اسلام مورد توجه جامعه امروز نیز هست. تحلیل وسیع و مبنایی و جامع این وضعیت و یافتن ریشه‌ها و علت‌های آن حیاتی و ضروری است. با مراجعه به کتب تاریخی فریقین و معرفی برخی از چهره‌های صدر اسلام و یاران پیامبر ﷺ می‌توان پاسخی هرچند کوتاه، اما کافی فراهم کرد. از نظر نگارنده این مقاله ابن تیمیه یکی از افراد مشهور در تاریخ است که برای انکار اعتقاد به خلافت بلافضل امام علی علیه السلام شگردهای گوناگونی را به کار برده است. در این نوشتار ابتدا یکی از عبارات وی بررسی شده و سپس بنا به منابع تاریخی اهل سنت درمی‌یابیم که از میان شخصیت‌های شاخص صدر اسلام افرادی بودند که بر برتری و حقانیت و وصایت بلافضل امام علی علیه السلام اعتقاد داشتند؛ از جمله آن‌ها مقدادبن عمرو است که او را از پیش گامان پذیرش اسلام نام برده‌اند. او آزار و اذیت‌های قریش را تحمل کرد و برای حفظ دین، ابتدا به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. همراهی و تبعیت او از رسول خدا ﷺ بیانگر ایمان راسخ اوست. پس از رحلت نبی خاتم ﷺ نیز، در حوادث سقیفه و شورای شش نفره، باصراحت اعتقاد خویش را بیان و از حق دفاع کرد.

واژگان کلیدی: امام علی علیه السلام، صحابی، شیعه متقدم، مقدادبن عمرو، خلافت بلافضل، ابن تیمیه.

۱. مربی گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه الزهراء علیه السلام تهران (نویسنده مسئول)،

961.tsalehi@gmail.com

۲. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، zahrasalarian.s@gmail.com

طی سالیان متمادی سؤال از آغاز پیدایش مذهب تشیع از سوی برخی به اصطلاح صاحبان تحقیق و تفحص در غرب و شرق، با نیت و غرض‌های متنوع و به صورت جسته گریخته مطرح بوده است و امروزه هم بر زبان اقشار مختلف و اصناف گوناگون جاری است. به قطعیت نمی‌توان گفت وضعیت کنونی گویای تحولات و دگرپرسی‌های بنیادین اجتماعی است؛ اما فراگیر شدن این چنین استفهامی که گهگاه جنبه انکاری به خود می‌گیرد دلالت بر ورود به شرایطی تازه دارد و می‌تواند آغازی برای تغییراتی هرچند سطحی، ولی مؤثر در درازمدت باشد؛ و این تنها یک تغییر جزئی در مختصات اعتقادی نیست؛ بلکه تهدید یک میراث گران‌بهاست. تحلیل وسیع و مبنایی و جامع این وضعیت و یافتن ریشه‌ها و علت‌های آن حیاتی است.

از دید نگارنده با مراجعه به کتب تاریخی فریقین که در آن‌ها از فضایل امام علی (ع) و همچنین برخی از چهره‌های شاخص صدر اسلام و یاران پیامبر (ص) که غم فراق یار نقاب‌درکشیده خود را با هم‌نشینی و همدلی با امام علی (ع) می‌گذراندند بسیار گفته شده است می‌توان پاسخی هرچند کوتاه، اما کافی برای عموم فراهم کرد و این غبار فراگیر را تا حدودی زدود.

اما در کنار این پاسخ کوتاه باید حمایت و تقویت رویکردی که سابقه‌ای به درازای تاریخ مذهب شیعه دارد را نیز از نظر دور نداشت و از میدان تحقیق پاسداری کرد؛ به عنوان مثال ابن تیمیه (۶۶۱ تا ۷۲۸ق) و پیروان او در کتاب‌های خود سعی در انکار فضایل امام علی و سایر اهل بیت (ع) را دارند. هرچند ابن تیمیه با وجود سعی در القای برتری شیخین، درواقع نتوانسته است منکر این اصل شود که خلیفه پیامبر (ص) باید بافضیلت‌ترین امت باشد (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۱، ۱۳ و ۱۴)؛ اما تلاش بسیار او بر این است هر حدیث و روایتی که بافضیلت‌تربودن امام علی (ع) بر بقیه صحابه را صحنه نهاده و اثبات می‌کند موردانکار و تضعیف یا تأویل ناصواب قرار دهد.^۱

۱. مقاله «شگرد ابن تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین (ع)» به طور مفصل به این موضوع پرداخته است (ایرانی، ۱۳۹۱: ۸۳ تا ۱۰۶).

ابن تیمیه در خصوص شیعیان متقدم امام علی علیه السلام در مقدمه منهاج السنة النبویة مطالبی بیان کرده که شامل چند محور است. او چنین ادعا می‌کند: «كانت الشيعة المتقدمون الذين صحبوا علياً [او كانوا في ذلك الزمان] لم يتنازعوا في تفضيل أبي بكر وعمر وإنما كان نزاعهم في [تفضيل] علي و عثمان.» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۱، ۱۳)؛ «شیعیان متقدمی که در محضر علی علیه السلام و یا هم‌عصر با وی بودند در مورد تفضیل ابوبکر و عمر [بر غیر] نزاعی نداشتند و تنها نزاعشان بر سر تفضیل علی و عثمان بود.»

اگرچه این شبهه دارای ابعاد مختلف و موضوعات مطرح در آن مصداقی بارز از شگردهای ابن تیمیه است که باید آن را رفع کرد؛ ولی آنچه که خصوصاً در هدف این نوشتار می‌گنجد سخنی است که دربارهٔ قائلان به تفضیل شیخین بر غیر گفته شده تا برتری آن دو را بر امیرالمؤمنین علیه السلام القاء کند.

قصد نویسنده در این مقاله آن است که ضمن معرفی یکی از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین یاران مصاحب امیرالمؤمنین علیه السلام، بر اساس منابع تاریخی اهل سنت^۱ نشان دهد افرادی با سوابق بسیار درخشان در تاریخ صدر اسلام بوده‌اند که در عرصه‌های مختلف از برتری و حقانیت و وصایت و خلافت بلافصل امام خود دفاع کرده‌اند و این چنین نبوده است که: «إنما كان نزاعهم في [تفضيل] علي و عثمان»؛ یعنی نزاعشان در مسئله خلافت، فقط در موضوع برتری میان علی علیه السلام و خلیفه سوم باشد! به‌زعم نویسنده، از طریق معرفی شخصیت‌های ممتاز مسلمان و متعهد هم‌عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، همچون مقدار معلوم می‌شود که به‌یقین استوانه‌هایی بوده‌اند که از همان ابتدا نزاعشان بر برتری امام علی علیه السلام بوده است و القائات ابن تیمیه با استفاده از کلی‌گویی‌ها ادعاهایی است بر بنیان‌هایی سست!

برای آشنایی بیشتر با عقاید مقدار ابتدا زیست‌نامه‌ای کوتاه در معرفی وی را از نظر گذرانده و سپس به نقش وی در حوادث صدر اسلام می‌پردازیم.

۱. بر اساس منابع شیعه، مقدار از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام است.

۱. زیست‌نامه

مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیع بن عامر بن مطرود البهرانی (حضر می) صحابی رسول خدا ﷺ است. پدر مقداد (عمرو بن ثعلبه) به حضرموت رفت و با قبیله کنده که در بین قبایل، جایگاه رفیعی داشت هم‌پیمان شد؛ از این رو «کندی» هم خوانده می‌شود. از آنان همسری برگزید و مقداد حاصل این ازدواج بود. مقداد در همین قبیله رشد کرد. در جوانی بین او و ابی شمر بن حجر کندی اختلاف افتاد و مجبور شد به مکه بگریزد و با اسود بن عبد یغوث زهری هم‌پیمان شود. از آن زمان بود که به‌خاطر هم‌پیمانش به «مقداد بن اسود» معروف شد تا اینکه بعد از نزول آیه پنج سوره احزاب ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ به «مقداد بن عمرو» شهرت یافت. مقداد با ضباعه (دختر زبیر بن عبدالمطلب) که از عزیزترین خانواده قریش و اسلام بود ازدواج کرد. رحلت آن صحابی بزرگوار سال ۳۳ هجری و در هفتادسالگی نقل شده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۶، ۱۵۹ و ۱۶۰). مقداد نیز همچون ابن مسعود سفارش کرد که عثمان بر او نماز نخواند. عمار یاسر بر مقداد نماز گزارد و او را به خاک سپرد و این امر خشم عثمان بر عمار را افزود (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۱۷۰ و ۱۷۱).

مقداد بن عمرو از جمله کسانی است که با اعتقادی راسخ از حقانیت و خلافت بلافضل امام علی علیه السلام دفاع کرد. کسی که رسول خدا ﷺ درباره عظمت شأن او فرمود: «أمرنی ربی بحبّ أربعة وأخبرنی أنه سبّحانه یحبّهم: علی و أبوذر و المقداد و سلمان». (ابن عبد البر، ۱۴۱۲، ۲، ۶۳۶؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ۴، ۴۷۷؛ ابن ابی الحدید ۱۴۰۴: ج ۱۸، ۳۶)؛ «پروردگارم مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داده و خبر داده است که خود ایشان را دوست می‌دارد: علی و ابوذر و مقداد و سلمان.» این مضمون به اشکال دیگر هم در منابع آمده است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶: ج ۳۸، ۱۲۱ و ۱۲۲؛ ابو نعیم اصفهانی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۱۹۰). پیامبر ﷺ نیز فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر است: علی، مقداد، عمار و سلمان.» (ابو نعیم اصفهانی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۴۵۶).

اینک این سؤال مطرح است که چه عناصری از دین، اصول بنیادین زندگی این افراد را تشکیل داده بود که محبوب الهی واقع شده بودند؟ آیا ممکن است دلیل محبوبیت این افراد ارتباطی بوده که با امام علی علیه السلام برقرار کرده بودند؟ در این نوشتار تا حدودی به این

سؤال پاسخ داده خواهد شد و از جمله نتایج این تحقیق می‌تواند ارائه الگویی از پیروان حقیقی دین مبین اسلام باشد. کسانی که از عهده آزمایش‌های الهی سر بلند بیرون آمدند و نمادی برای اطاعت حق تعالی گشتند. محور اصلی این نوشتار بررسی مواجهه مقدار با حوادث پس از پیامبر ﷺ درباره خلیفه بلا فصل اوست. جهت بررسی دقیق‌تر، زندگی او را در دو دوره از نظر می‌گذرانیم: دوران حیات پیامبر ﷺ و دوران پس از رحلت حضرت.

۲. مقدار در دوران حیات نبی مکرم ﷺ

۱،۲. پیشگام در پذیرش اسلام

مقداد را از هفت نفری که از پیشگامان پذیرش اسلام بوده‌اند ذکر کرده‌اند (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۴، ۱۴۸۱: بیهقی، ۱۴۰۵: ج ۲، ۲۸۱: ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ج ۴، ۴۷۷: ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۶، ۱۶۰). همچنین در منابع مختلف با عنوان فردی از نجباء و وزراء و رفقای رسول خدا از او یاد شده است (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۱۴۰: ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ج ۱، ۳۴۲).

۲،۲. دو مرتبه هجرت مقدار

سال پنجم بعثت در اثر شکنجه و آزارهای قریش عده‌ای از مسلمانان برای حفظ جان، هجرت به حبشه را در پیش گرفتند که پادشاهی عادل (نجاشی) بر آن حکومت می‌کرد. قریش نیز با گسیل کردن فرستادگانی، خواهان بازگرداندن آن‌ها به مکه شد که البته نجاشی درخواست قریش را رد کرد (ابن‌هشام، بی‌تا: ج ۱، ۳۳۴ تا ۳۳۷: ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ج ۱، ۱۵۹ تا ۱۶۲). مقدار از جمله کسانی بود که همراه گروه دوم مسلمانان به حبشه هجرت کرده بود (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ج ۳، ۱۱۹). او پس از مدتی به مکه بازگشت (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ج ۴، ۴۷۵ و ۴۷۶) تا اینکه در سال اول هجری مجالی یافت تا به مدینه هجرت کند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۲، ۱۱۱).

۳،۲. حضور مقدار در سریه‌ها و غزوات

۱،۳،۲. غزوة بدر

در غزوة بدر مسلمانان اندکی بیش از سیصد تن بودند که هفتاد شتر و دو یا سه اسب داشتند که یکی از اسب‌ها به نام سبحة از آن مقدار بود. در مقابل، سپاه قریش متشکل از

نهمصد تا هزار تن و هفتصد شتر و صد اسب بود که روزانه نه تا ده شتر برای لشکر خود قربانی می کردند. نبودن توازن بین دو سپاه می طلبد که سپاه اسلام شجاعت زیادی از خود نشان دهد (ابن هشام، بی تا: ج ۱، ۶۱۳ و ۶۱۷ و ۷۰۶؛ واقعی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۳ و ۳۹ و ۱۰۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸، ۱۰، ۱۱ و ۱۴). مقدار را اول کسی که اسب خود را در راه اسلام به تاخت و تاز در آورده است دانسته اند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۳، ۱۲۰). در این موقعیت نیز مقدار خاطره ای به یادماندنی که بیانگر تسلیم بودن او در برابر فرمان های پیامبر ﷺ بود از خود به جا گذاشت و خطاب به رسول گرامی اسلام ﷺ که مسلمانان را به دفاع ترغیب می کردند عرضه داشت:

«به خدا قسم ما به تو آن را نمی گویم که بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند: "تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید ما همین جا می نشینیم" (مانده، ۲۴)؛ بلکه می گویم تو و خدایت بروید و جنگ کنید و ما هم همراه شما جنگ می کنیم و سوگند به آن کس که تو را به حق فرستاده است اگر ما را به برک الغماد بیری همراه تو خواهیم آمد [...]». پیامبر ﷺ در پاسخ برای مقدار آرزوی خیر فرمود: «(واقعی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۴۸؛ مشابه آن در: ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۰).

سعد بن معاذ نیز طی سخنانی فرمان برداری خود از رسول الله ﷺ را اعلام کرد (واقعی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۴۸ و ۴۹). ابن مسعود اهمیت سخنان مقدار را نزد رسول خدا ﷺ ستوده است. او می گوید چیزی از مقدار دیدم که هم نشینی با او برایم از هر چیزی محبوب تر است. به نقل ابن مسعود، پیامبر ﷺ با شنیدن سخنان مقدار مسرور شدند و چهره شان نورانی شد (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶: ج ۶، ۲۲۷ و ۲۲۸؛ بخاری، ۱۴۱۰: ج ۶، ۲۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۶، ۱۶۰؛ صالحی دمشقی، ۱۴۱۴: ج ۹، ۴۰۱). ایمان و شجاعتی این چنین در میدانی که شرایط دو سپاه بسیار متفاوت بوده ستودنی است. سخن مقدار نیز ناشی از اعتقاد راسخ به یاری الهی و ترسیدن از قدرت زورگویان روزگار بود.

۲، ۳، ۲. غزوه احد

بیش از هفتاد کشته از مسلمانان و بیست کشته از مشرکان از نتایج غزوه احد در سال سوم هجرت بود (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۲ و ۳۳). در تاریخ آمده است: «در هنگامه جنگ عده ای از مسلمانان و در رأس آنها ابودجانه و حمزه بن عبدالمطلب و

علی بن ابی طالب وارد صحنه شدند و دشمن را درهم شکستند و تا آخر صفوف پیش رفتند. خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و شکست قطعی را بر مشرکان وارد آورد.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۱۳)؛ اما پس از شکست قریش صحنه جنگ دگرگون شد؛ زیرا گروهی از مسلمانان که هزیمت دشمن را دیدند به درون درّه‌ای که مقر آن‌ها بود حمله بردند و به جمع‌آوری غنیمت پرداختند. در المغازی به نقل از رافع بن خدیج آمده است: «چون تیراندازان به غنیمت رو کردند و فقط عده کمی باقی ماندند، خالد بن ولید به آن تنگه و کمی تیراندازان توجه کرد و با سواران حمله برد [...] مشرکان همچنان سواره می‌تاختند و صف‌های ما از هم گسیخت.» (واقعی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۳۲). در این غزوه پیامبر ﷺ زیر را به همراه مقداد، فرمانده سواران قرار دادند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۰۸). در منابع دیگر هم حضور مقداد بن عمرو در غزوه احد بیان شده است (واقعی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۳۹).

۲، ۳، ۳. سریه غابه

شش سال از هجرت پیامبر ﷺ گذشت. عیینه بن حصن فزاری با عده‌ای از سواران قبیله غطفان که با رسول خدا ﷺ دشمنی دیرینه داشتند به اطراف مدینه حمله بردند و در جایی موسوم به «غابه» عده‌ای از شتران رسول خدا ﷺ را به سرقت بردند و مردی از بنی غفار را که متصدی نگهداری شترها بود کشتند. اولین کسی که از این جریان مطلع شد سلمه بن عمرو بن اکوع بود که خود را به جای بلندی از کوه سلع که در کنار مدینه قرار دارد رساند و با فریادهای «وا صباحاه» مردم مدینه را از جریان مطلع کرد. صدای او در مدینه طنین‌انداز شد و مسلمانان از جریان مطلع شدند. سوار بر اسب به در خانه رسول خدا ﷺ آمدند که فرمانده سواران مقداد بود (واقعی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۵۳۷ تا ۵۴۰، ۵۴۷؛ ابن هشام، بی‌تا: ج ۲، ۲۸۱ و ۲۸۲)؛ درواقع مقداد جزء پیش‌گامان حمایت از رسول گرامی اسلام ﷺ بود.

۳. مقداد در دوران پس از رحلت نبی مکرم ﷺ

بلافاصله بعد از رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ انصار مدینه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند. گروهی از مهاجران نیز به آن‌ها پیوستند و اطراف رسول خدا ﷺ را خالی کردند و

تنها خویشاوندان آن حضرت، از جمله امام علی علیه السلام بودند که به غسل و کفن ایشان پرداختند. این امر یکی دیگر از فضایل ثبت شده امام علی علیه السلام در تاریخ است.

شارح سنی نهج البلاغه سخنی بس گرانمایه در ارتباط با فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بیان کرده است: «و الحاصل أنا لم نجعل بينه و بين النبي صلی الله علیه و آله إلا رتبة النبوه و أعطیناه کل ما عدا ذلك من الفضل المشترك بينه و بينه.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰، ۲۲۱)؛ «خلاصه آنکه ما میان علی بن ابی طالب و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی جز مرتبه نبوت را کم نمی دانیم؛ وگرنه همه فضایل دیگر را میان آن دو بزرگوار مشترک می دانیم.» و بلافاصله بعد از بیان این گونه اشتراک فضایل، سخن از قائلان به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام می آورد:

«اعتقاد به تفضیل، اعتقادی کهن است که بسیاری از اصحاب و تابعان بر آن بوده اند. از میان اصحاب عمار، مقداد، ابوذر، سلمان، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، حذیفه، بریده، ابویوب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابوهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، ابوطفیل عامر بن وائل، عباس بن عبدالمطلب و پسرانش و تمام بنی هاشم و بنی مطلب بر این اعتقاد بوده اند.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰، ۲۲۱).

۳، ۱. مقداد و شورای سقیفه

امتحان عظیم مسلمانان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینی ایشان بود. هرکس به فراخور ایمان و عمل صالحش به گونه ای از این آزمایش الهی بیرون آمد و نشان داد تا چه اندازه از اوامر نبی خاتم صلی الله علیه و آله پیروی دارد. در این بخش از نوشتار به عملکرد مقداد در این عرصه حساس می پردازیم:

ابوبکر جوهری به اسناد خود از براء بن عازب روایت کرده است که:

«پس از آنکه خبر بیعت با ابوبکر در سقیفه مطرح شد چیزی نگذشت که ابوبکر به همراه عمر و ابوعبیده و گروهی از اصحاب سقیفه در شهر به راه افتادند و به هرکس می رسیدند او را می گرفتند و دستش را می کشیدند و بر دست ابوبکر می نهادند، چه آن شخص بدین امر مایل بود یا مخالف.» (جوهری بصری، ۱۴۳۲: ۷۴ و ۷۵).

آن‌ها برای بیعت گرفتن متوسل به زور و خشونت می‌شدند تا حدی که به اصحاب رسول خدا ﷺ هم رحم نشد:

«وقتی حباب‌بن‌منذر در سقیفه برخاست و شمشیر کشید و سخنانی گفت عمر به او حمله برد و به دست او زد که شمشیر افتاد و آن را برداشت و سوی سعد جست و کسانی به‌طرف سعد جستند و مردم گروه‌گروه بیعت کردند و سعد نیز بیعت کرد و حادثه‌ای ناگهانی، چون حوادث جاهلیت بود که ابوبکر مقابل آن ایستاد و چون سعد را پایمال کردند، یکی گفت: سعد را کشتید! عمر گفت: خدا او را بکشد که منافق است. آنگاه با شمشیر سنگی را بزد و آن را بیرید.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۲۳).

همچنین آمده است: «عمر بیعت ابوبکر را استوار کرد و مخالفان را سرکوب کرد. شمشیر زبیر را که آن را برهنه بیرون کشید درهم شکست و بر سینه مقداد کوفت و در سقیفه بنی‌ساعده سعد بن عباد را لگدکوب کرد و گفت سعد را بکشید که خدایش بکشد.» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱، ۱۷۴).

طبری در تاریخش می‌نویسد: «فبايعه عمر و بايعه الناس فقال انصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا علياً.»؛ «پس از آنکه عمر با ابوبکر بیعت کرد گروهی از مردم نیز با او بیعت کردند. انصار یا گروهی از ایشان گفتند تنها با علی عليه السلام بیعت می‌کنیم.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۰۲). آنچه در الکامل در این خصوص آمده است نیز حاکی از اعتقاد افرادی است که جز با امام علی عليه السلام با دیگری بیعت نکردند:

«پس از بیعت عمر با ابوبکر مردم نیز بیعت کردند. پس از آن انصار یا گروهی از انصار گفتند تنها با علی عليه السلام بیعت می‌کنیم. علی، بنی‌هاشم، زبیر و طلحه از بیعت امتناع کردند. زبیر گفت: شمشیر خود را در غلاف نمی‌گذارم تا اینکه با علی عليه السلام بیعت شود. عمر گفت: شمشیر او را بگیرید و آن را به سنگ بزنید. سپس عمر به نزد ایشان آمد تا ایشان را به‌زور برای بیعت ببرد.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳۲۵).

یعقوبی نیز در تاریخ خود از تعدادی مهاجر و انصار نام برده که به بیعت با ابوبکر تن

ندادند:

«و گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به علی بن ابی طالب علیه السلام پیوستند؛ از جمله: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام بن عاص، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب.»

او درباره حوادث آن زمان چنین می نویسد:

«براء بن عازب به در خانه بنی هاشم آمد و گفت: ای گروه بنی هاشم! با ابوبکر بیعت کرده اند! عده ای از ایشان گفتند: مسلمانان بدون ما که از بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم کاری انجام نمی دهند! عباس گفت: قسم به پروردگار کعبه که این کار انجام شده است! مهاجر و انصار شک نداشتند که خلافت باید به علی علیه السلام برسد. وقتی که از خانه های خویش بیرون آمدند فضل بن عباس که سخور قریش بود گفت: ای قریشیان! سزاوار شما نیست که با نیرنگ خلافت را به دست آورید، با اینکه ما شایسته خلافت هستیم و صاحب ما از شما به این کار سزاوارتر است و عتب بن ابی لهب ایستاده و گفت: گمان نمی کردم که کار از بنی هاشم و از ابوالحسن گرفته شود؛ از کسی که اولین مسلمان است و پیشتاز و داناترین مردم به قرآن و سنت ها و آخرین کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شد و کسی که جبرئیل در غسل و کفن [پیامبر صلی الله علیه و آله] او را یاری کرد. کسی که خصوصیات او را داشته باشد کسی به سزاواری او برای خلافت شک نمی کند.» (یعقوبی، بی تا: ج ۲، ۱۲۴).

در کتب دیگری از منابع اهل سنت نیز نام مخالفان بیعت با ابوبکر ذکر شده که مقداد بن عمرو هم از جمله آنهاست: نثر الدر از کسانی نام می برد که می خواستند حکم شوری را تغییر دهند. این افراد عبارت بودند از: مقداد بن اسود، عباد بن صامت، سلمان فارسی، ابوذر، ابوهیثم بن تیهان و حذیفه بن یمان (آبی، ۱۴۲۴: ج ۱، ۲۷۸). المختصر فی أخبار البشر افرادی را در بیعت با ابوبکر مستثنا کرده است؛ از جمله: جماعتی از بنی هاشم، زبیر، عتب بن ابی لهب، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر، عمار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب (ابوالفداء، ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۱۹). تاریخ ابن الوردی ابوسفیان را از بنی امیه به این گروه اضافه کرده است (ابن الوردی، ۱۴۱۷: ج ۱،

(۱۳۴). سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی از کسانی نام برده که در بیعت با ابوبکر مخالفت کردند؛ همچون: سعد بن عباد و طایفه‌ای از خزرج، علی بن ابی طالب علیه السلام و پسرانش، زبیر، عباس عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و پسرانش از بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، خالد بن سعید بن عاص (شافعی عاصمی مکی، ۱۴۱۹: ج ۲، ۳۳۲).

۲،۳. مقداد و شورای شش نفره

مقداد بن عمرو همواره به بیان حقانیت این خاندان پرداخت. سال‌ها گذشت و اینک اواخر دوران عمر بن خطاب هم فرا رسیده است. یعقوبی ماجرای تعیین جانشین به دست عمر را این گونه روایت می‌کند: «او خلافت را میان شش نفر از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شورای قرار داد: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص» (یعقوبی، بی تا: ج ۲، ۱۶۰). از آنچه در منابعی همچون انساب الاشراف و تاریخ یعقوبی ذکر شده است چنین برمی آید که عمر بن خطاب گزینش را در شورای شش نفره به عبدالرحمن بن عوف واگذار کرده است و با او هماهنگ کرده بود که عمل به سیره شیخین را در کنار کتاب خدا و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله شرط بیعت قرار دهد. واضح بود که امام علی علیه السلام هرگز آن شرط را نمی‌پذیرد و چون عثمان آن را قبول می‌کند با او بیعت خواهد شد (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ۵۰۵؛ یعقوبی، بی تا: ج ۲، ۱۶۲).

چنین گزارش شده است که عبدالرحمن بن عوف سه روزی را که عمر تعیین کرده بود صبر کرد. سپس در اجتماع مردم پس از نماز صبح رأی مردم را پرسید؟ عمار گفت: «اگر می‌خواهی مسلمانان به اختلاف نیفتند با علی علیه السلام بیعت کن.» پس از او مقداد در تأیید سخنان عمار گفت: «عمار راست می‌گوید. اگر تو با علی علیه السلام بیعت کنی ما همه می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم.» مخالفانی همچون ابن ابی سرح و عبدالله بن ربیع^۱ نیز نظرشان را مبنی بر بیعت با عثمان ابراز کردند. در میان درگیری لفظی میان موافقان و مخالفان، سعد بن ابی وقاص گفت: «ای عبدالرحمن، زودتر کار را خاتمه بده تا مردم

۱. عبدالله بن ابی ربیع بن المغیره المخزومی از سفیران قریش بود که با هدایایی گران بها نزد نجاشی آمده بودند؛

ولی نجاشی از تسلیم پناهندگان مسلمان به فرستادگان قریش امتناع کرد.

نشورند و دچار فتنه نشوند.» عبدالرحمن گفت: «من فکر کردم و مشورت نمودم». وی پس از پذیرفتن عثمان در شرط عمل به سیره خلفا دست او را گرفت و با او بیعت کرد. پس از این عمل عبدالرحمن، امام علی علیه السلام آیه **﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾** (یوسف، ۱۸) را قرائت کرد و خطاب به او فرمود: «به خدا سوگند تو عثمان را خلیفه نکردی؛ مگر اینکه امیدوار بودی که او این خلافت را بعد از این به تو برگرداند؛ ولی خداوند هر روز یک اراده و مشیت و شأنی دارد.» او با تهدید پاسخ داد: «ای علی، بهانه به دیگران مده [برای کشتن خود دستاویز و بهانه فراهم مکن.]» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ۲۳۲ و ۲۳۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ۷۰ و ۷۱؛ مشابه آن در ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۲، ۵۷۰). شارح نهج البلاغه نیز به تهدید عبدالرحمن اشاره کرده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱، ۱۹۴).

این عرصه نیز موقعیتی بود که مقداد بن عمرو به دفاع از حق خلافت امامش پردازد. خطاب او به عبدالرحمن چنین بود: «یا عبدالرحمن، أما والله لقد تركته وإنه من الذين يقضون بالحق و به يعدلون» و او در پاسخ مبنای عملش را اجتهاد خودش بیان می‌کند. مقداد ضمن تعجب خود از قریش به بیان فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام می‌پردازد:

«ما رأيت مثل ما أتى إلى أهل هذا البيت بعد نبهم. إني لأعجب من قریش أنهم تركوا رجلا ما أقول و لأعلم أن رجلا أفضى بالعدل و لأعلم منه؛ أما والله لو أجد أعوانا عليه» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ۲۳۳)؛ «من مانند آنچه بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده ندیده‌ام. من از قریش تعجب می‌کنم چگونه مردی را کنار گذاشته‌اند که من کسی را بهتر از او نمی‌دانم و نمی‌توانم درباره کسی بگویم که مانند او دادگر باشد و با حق و عدالت داوری می‌کند. از علی علیه السلام داناتر و بهتر نیست. به خدا سوگند کاش می‌یافتم در این کار یارانی که بتوانند مساعدت کنند.»

در تاریخ یعقوبی از شخصی روایتی نقل شده که حاکی از شکوه مقداد از ستمکارانی است که دنیا را بر آخرت برگزیدند. متن روایت چنین است: وارد مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدم. مردی را دیدم به نام مقداد که می‌گفت:

«شگفتا از قریش و دریغ‌داشتن ایشان خلافت را از خاندان پیامبرشان؛ با اینکه در میان

اینان است. اول مؤمنان و پسرعموی پیامبر خدا و داناترین مردم و فقیه‌ترین ایشان در دین خدا و کسی که در راه اسلام بیش از همه رنج برد و ره‌شناس‌تر ایشان است و آنکه از همه بهتر به راه راست هدایت می‌کند. به خدا قسم خلافت را از هدایت‌کننده هدایت‌یافته پاک و پاکیزه ربودند و نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش؛ لیکن آنان دنیا را بر آخرت برگزیدند؛ پس دوری و نابودی باد ستمکاران را.» (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۱۶۳).

به نقل از نویسنده مروج الذهب نیز علت حبّ مقداد به امام علی (علیه السلام)، حبّ او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و اینکه ایشان را معیار حق و حقیقت می‌دانست: «إني والله لأحبهم لحب رسول الله (صلی الله علیه و آله) إياهم وإن الحق معهم و فيهم» (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۳۴۳). همچنین به جریان شورای شش نفره و دفاع مقداد از خلافت امام علی (علیه السلام) به‌طور مفصل در شرح نهج البلاغه پرداخته شده است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۹، ۴۹ تا ۵۸).

مقداد بن عمرو در بیان موضع خود درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی بلافصل او بارها به حقانیت ایشان اشاره کرده است. این مهم، یعنی معیت امام علی (علیه السلام) و حق در منابع اهل سنت بارها نقل شده است؛ به‌عنوان نمونه مفسر شهر اهل سنت می‌گوید:

«و من اقتدى فى دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدى؛ [هرکس در دینش به علی بن ابی طالب (علیه السلام) اقتدا کند به‌راستی که هدایت شده است.] دلیل بر این مطلب این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ. [خدایا حق را بر مدار علی بگردان. هر جا که او باشد.]» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱، ۱۸۰).

همچنین در الامامة و السياسة نقل شده است: «أتى محمد بن ابی بکر، فدخل على أخته عائشه، قال لها: أما سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول: على مع الحق و الحق مع على؟ ثم خرجت تقائلينه بدم عثمان.» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ۹۸)؛ محمد بن ابی بکر نزد خواهرش عایشه آمد و گفت: آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشنیدی که می‌گفت: علی با حق است و حق نیز با علی است؛ ولی تو به‌خاطر خون عثمان با علی جنگیدی؟

۳، ۳. مقداراد در دوران عثمان

از جمله خصایص مقداراد بن عمرو پابندی به سیره نبی مکرم اسلام ﷺ بود. در تاریخ ثبت است که وی متذکر این مهم بوده است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

«بعضی روایت کرده‌اند که عثمان در همان شبی که بیعتش روز آن به انجام رسید برای نماز عشاء پسین بیرون رفت و پیشاپیش او شمعی روشن شده بود. پس مقداراد بن عمرو به او برخورد و گفت: این بدعت چیست؟» (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۱۶۳). در گزارش‌های قبل از اسلام آمده است که نخستین کسی که برایش شمع بالا برده شد یکی از پادشاهان حیره به نام جذیمه بن مالک ابرش بود (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲: ۶۴۵)؛ درواقع این امر شباهت به روش پادشاهان داشت و در سیره نبوی ﷺ جایی نداشت.

و ماجرای دیگر آنکه خلیفه سوم در همان روزهای نخستین خلافتش از عیدالله بن عمر که قاتل هرمزان بود حمایت کرد. حتی به منبر رفت و برای مردم چنین سخنرانی کرد: هان! من خودم صاحب خون هرمزانم و آن را برای خدا و عمر بخشیدم و برای خون عمر آن را رها کردم. مقداراد بن عمرو در اعتراض به سخن عثمان به پا خاست و گفت: هرمزان بنده خدا و بنده [مطیع] پیامبر اوست و تو را نمی‌رسد که حق خدا و پیامبرش را ببخشی! عثمان عیدالله بن عمر را از مدینه به کوفه فرستاد و او را در خانه‌ای فرود آورد که آنجا به او نسبت یافت و کوفیه بن عمر نامیده شد (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۱۶۳ و ۱۶۴). وقتی خبر بخشش قاتل هرمزان به امام علی علیه السلام رسید فرمود: «سبحان الله! برای نخستین بار این عثمان است که چنین می‌کند. آیا می‌تواند از خون و حق مردی که ولی او نیست درگذرد؟! به خدا سوگند که این کار شگفتی است.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۹، ۵۴ و ۵۵).

۳، ۴. مقداراد در بیان امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام در حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

«در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادریم می‌کرد. خُردی دنیا در دیده‌اش وی را در چشم من بزرگ می‌داشت و شکم بر او سلطه‌ای نداشت؛ پس آنچه نمی‌یافت آرزو

نمی‌کرد و آنچه را می‌یافت فراوان به کار نمی‌برد. بیشتر روزهایش را خاموش می‌ماند و اگر سخن می‌گفت گویندگان را از سخن می‌ماند و تشنگی پرسندگان را فرومی‌نشاند. افتاده بود و در دیده‌ها ناتوان و به هنگام کار چون شیر بیشه و مار بیابان. تا نزد قاضی نمی‌رفت حجت نمی‌آورد و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی‌کرد تا عذرش را می‌شنید. از درد شکوه نمی‌کرد؛ مگر آنگاه که بهبود یافته بود. آنچه را می‌کرد می‌گفت و بدانچه نمی‌کرد دهان نمی‌گشود. اگر با او جدال می‌کردند خاموشی می‌گزید و اگر در گفتار بر او پیروز می‌شدند در خاموشی مغلوب نمی‌گردید. بر آنچه می‌شنید حریص‌تر بود تا آنچه گوید و گاهی که او را دو کار پیش می‌آمد می‌نگریست که کدام به خواهش نفس نزدیک‌تر است تا راه مخالف آن را پوید. بر شما باد چنین خصلت‌ها را یافتن و در به‌دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن و اگر نتوانستید بدانید که اندک را به‌دست آوردن بهتر تا همه را واگذاردن.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۵۲۶؛ سیدرضی، ۱۳۷۸: ۴۱۴).

شارح نهج‌البلاغه می‌گوید:

«مردم در مورد اینکه این برادر که در این سخن به او اشاره شده است کیست اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: منظور از آن برادر، رسول خدا ﷺ است و گروهی دیگر آن را بعید دانسته و گفته‌اند: در مورد پیامبر ﷺ اصطلاح ضعیف مستضعف به کار برده نمی‌شود و دربارهٔ صفات آن حضرت نظیر این کلمه مستعمل نیست؛ هرچند ممکن است این کلمه را به گفتار نرم و اخلاق پسندیدهٔ رسول خدا ﷺ تأویل کرد؛ ولی به‌کاربردن این لغت لایق وجود مقدس آن حضرت ﷺ نیست. گروهی دیگر گفته‌اند: مقصود، ابوذر غفاری است و گروهی آن را بعید دانسته‌اند که در وصف او آمده است که به هنگام کارزار شیر بیشه و مار گرزهٔ بیابان بوده است؛ زیرا ابوذر هیچ‌گاه به شجاعت و دلیری، نامور نبوده است.» و چنین ادامه می‌دهد: «برخی گفته‌اند: مقصود مقدادبن عمرو معروف به مقدادبن اسود است که از شیعیان مخلص علی علیه السلام و دلیر و مجاهد و پسندیده سیرت بوده است و در فضیلت او حدیث صحیح مرفوع رسیده است.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱۹، ۱۸۳).

نتیجه گیری

اگر گزاره‌های کلی در امر جانشینی پیامبر ﷺ که ابن تیمیه بیان کرده حاصل نگاه وی در روایت‌های تاریخی صدر اسلام و استنتاج بر اساس اخبار آن زمان باشد، جستجوی دقیق در منابع تاریخی، صحابه‌ای را به ما معرفی می‌کند که برتری هر فردی بر امام علی علیه السلام در خصوص جانشینی پیامبر ﷺ در جامعه آن روز را با قطعیت زیر سؤال می‌برد. از جمله ایشان مقداد بن عمرو است؛ شخصیت برجسته صدر اسلام که به فرمایش نبوی صلی الله علیه و آله بهشت مشتاق اوست. آن‌چنان که در متن مقاله آمده است کوشش بر این بوده که اولاً جایگاه این شخصیت در تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و ثانیاً پایمردی او بر عقیده به حقانیت و خلافت و وصایت بلافصل امام علی علیه السلام از منابع تاریخی اهل سنت نشان داده شود.

از دید نگارنده شناخت نمونه‌شخصیتهایی این گونه و تحقیق و پژوهش درباره عقاید آن‌ها ضروری است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

١. ابن ابی الحديد معتزلی، عزالدین ابوحامد، ١٤٠٤، شرح نهج البلاغه، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
٢. ابن اثیر جزری، عزالدین، ١٣٨٥، الكامل فی التاريخ، بیروت: دار صادر و دار بیروت.
٣. __، ١٤٠٩، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دار الفکر.
٤. ابن تیمیه، احمد، ١٤٠٦، منهاج السنة النبویه فی نقض الشیعة القدريه، به تحقیق دکتر محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
٥. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ١٤١٥، الإصابه فی تمييز الصحابه، به تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٦. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ١٤٠٨، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، به تحقیق خلیل شحاده، چ ٢، بیروت: دار الفکر.
٧. ابن سعد بن منیع هاشمی بصری، محمد، ١٤١٠، الطبقات الکبری، به تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٨. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد، ١٤١٢، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، به تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل.
٩. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، ١٤١٠، الإمامه و السیاسه المعروف بتاریخ الخلفاء، به تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
١٠. __، ١٩٢٢، المعارف، به تحقیق ثروت عکاشه، چ ٢، القاهرة: هیئته المصریه العامه للکتاب.
١١. ابن وردی، زین الدین عمر بن مظفر، ١٤١٧، تاریخ ابن الوردی، بیروت: دارالکتب

۱۲. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، بی تا، السیره النبویه، به تحقیق مصطفی السقا و دیگران، بیروت: دار المعرفه.

۱۳. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن علی، ۱۴۱۷، المختصر فی أخبار البشر (تاریخ ابی الفداء)، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۴. ابونعیم اصفهانی، أحمد بن عبدالله، ۱۴۰۷، حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء، چ ۵، بیروت: دار الکتب العربی.

۱۵. __، ۱۴۲۲، معرفه الصحابه، به تحقیق محمد حسن اسماعیل شافعی و مسعد عبدالحمید سعدنی، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

۱۶. ایرانی، سید ابوالفضل، بهار ۱۳۹۱، «شگرد ابن تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، سراج منیر، س ۳، ش ۵، ص ۸۳ تا ۱۰۶.

۱۷. بخاری، محمد بن اسماعیل أبوعبدالله، ۱۴۱۰، صحیح البخاری، چ ۲، قاهره: جمهوریه مصر العربیه، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، لجنة إحياء كتب السنه.

۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۴۱۷، جمل من انساب الأشراف، به تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر.

۱۹. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، ۱۴۰۵، دلائل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشریعه، به تحقیق عبدالمعطی قلعجی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۲۰. جوهری بصری، ابوبکر احمد بن عبد العزیز، ۱۴۳۲، السقیفه و فدک، به تحقیق باسم مجید ساعدی، كربلاء المقدسه: العتبه الحسینیة المقدسه، قسم الشؤون الفکرية و الثقافیه.

۲۱. سیدرضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۸، نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، چ ۱۴، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

٢٢. __، ١٤١٤، نهج البلاغه، به تحقيقِ صبحي صالح، قم: هجرت.
٢٣. شافعي عاصمي مكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك، ١٤١٩، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، به تحقيقِ عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٤. صالح دمشقي، محمد بن يوسف، ١٤١٤، سبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد، به تحقيقِ عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٥. طبري، أبو جعفر محمد بن جرير، ١٣٨٧، تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبري)، به تحقيقِ محمد أبو الفضل ابراهيم، ج ٢، بيروت: دار التراث.
٢٦. فخر رازي، ابو عبدالله محمد بن عمر، ١٤٢٠، مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، ج ٣، بيروت: دار احياء التراث العربي.
٢٧. واقدى، محمد بن عمر، ١٤٠٩، المغازي، به تحقيقِ مارسدن جونس، ج ٣، بيروت: مؤسسه الأعلمی.
٢٨. يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب، بی تا، تاريخ اليعقوبی، بيروت: دار صادر.

